

تفسير قرآن كريم (٩)

امام خميني (ره)

مؤسسة تنظيم و نشر آثار امام خميني (ره)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

﴿ قال ما منعك ألا تسجد إذ أمرتك قال أنا خير منه خلقتني من نار وخلقته من طين ﴾

(اعراف/١٢/٧)

فان اول من وقف على الظاهر وعمى قلبه عن حظ الباطن هو الشيطان اللعين حيث نظر الى ظاهر آدم ﷺ فاشتبه عليه الامر و قال: خلقتني من نار وخلقته من طين وانا خير منه. فان النار خير من الطين، ولم يتفطن ان جهله بباطن آدم ﷺ والنظر الى ظاهره فحسب بل انظر الى مقام نورانيته وروحانيته خروج عن مذهب البرهان ويجعل قياسه مغالطياً عليلاً، كما ورد في اخبار اهل البيت ﷺ. فمن طريق الكافي عن عيسى بن عبدالله القرشي قال: دخل ابوحنيفة على ابي عبدالله ﷺ فقال له: يا اباحنيفة، بلغني انك تقيس. قال: نعم. قال: لا تقس، فان اول من قاس ابليس، حين قال: خلقتني من نار وخلقته من

طین. فقیاس ما بین النار والطين، ولو قاس نورية آدم بنورية النار عرف فضل ما بین النورین و صفاء احدهما على الآخر^۱. ومن هذا الخطاء والغلط والنظر الى الظاهر وسد ابواب الباطن، انكار الناس الانبياء المرسلين بملاحظة انهم ﷺ يمشون فى الاسواق ويأكلون ويشربون مثلهم، كما قال تعالى حكاية عنهم: **قالوا ما انتم إلا بشر مثلنا وما انزل الرحمن من شيء ان انتم الا تكذبون**^۲. (یس/۳۶/۱۵)

نخستین کسی که خود در مرحله ظاهر ایستاد و چشم دلش از حظ باطن کور شد، شیطان لعین بود چون ظاهر آدم ﷺ را دید و امر بر او مشتبه شده و گفت: مرا از آتش و او را از گل آفریدی و من از او بهترم چون آتش از گل بهتر است و نفهمید که باطن آدم را درک نکردن و فقط به ظاهرش نگاه کردن بدون آن که مقام نورانیت و روحانیت او را نیز ببیند از مذهب برهان بیرون رفته و مغالطه در قیاس است.

چنانچه در اخبار اهل بیت ﷺ رسیده است در کافی از عیسی بن عبدالله قرشی نقل می کند که گفت: ابوحنیفه به خدمت امام صادق ﷺ رسید، حضرت به او فرمود: ای اباحنیفه شنیده ام که تو به قیاس عمل می کنی؟ عرض کرد: آری. فرمود: قیاس مکن زیرا نخستین کسی که قیاس کرد ابلیس بود، آن جا که گفت: مرا از آتش و او را از گل آفریدی. پس میان آتش و گل قیاس کرد و اگر نورانیت آدم را به نورانیت آتش قیاس می کرد فضیلت میان دو نور را می شناخت و صفاء یکی را بر دیگری متوجه می شد؛ و از همین خطا و غلط کاری و نگاه کردن به ظاهر و بستن درهای باطن است که مردم، انبیاء مرسلین را انکار کردند، به ملاحظه آن که آنان نیز مانند دیگران در بازارها میان مردم بودند و مانند آنان می خوردند و می آشامیدند، چنانچه خدای تعالی از آنان بازگو می فرماید که گفتند: شما مانند ما بشرید و خدای رحمن چیزی بر شما نازل نکرده و دروغ می گوئید^۳.

شیطان که تکبر به خدا نکرده بود؛ تکبر کرد به آدم که مخلوق حق است، گفت: **خلقتنى من نار و خلقته من طین**. خود را بزرگ شمرد و آدم را کوچک. تو آدمزاده ها را کوچک شماری و خود را بزرگ. تو نیز از او امر خدا سرپیچی کنی؟ فرموده فروتن باش، تواضع کن با بندگان خدا. تکبر کنی! سرافرازی نمایی! پس چرا فقط شیطان را لعن می کنی؟ نفس خبیث خودت را هم شریک کن در لعن؛ همان طور که شریک با او در این رذیله ای. تو از مظاهر شیطانی! شیطان مجسمی! شاید صورت برزخی و قیامتی تو

شیطان باشد! میزان در صور آخرت ملکات نفس است: مانع ندارد صورت شیطانی باشی؛ صورت مورچه کوچک هم باشی. موازین عالم آخرت غیر از این جاست.^۴

انسان دارای این رذیله (عصبیت) وقتی از این عالم منتقل شد، شاید خود را یکی از اعراب جاهلیت ببیند که نه ایمان به خدای تعالی دارد، نه به رسالت و نبوت معتقد است؛ و به هر صورت که صورت آن طایفه است خود را محشور ببیند و خود نیز نفهمد که در دنیا اظهار عقیده حقه می کرده و در سلک امت رسول خاتم صلی الله علیه و آله منسلک بوده. چنانچه در حدیث وارد است که اهل جهنم اسم رسول الله صلی الله علیه و آله را فراموش کنند و خود را نتوانند معرفی کنند، مگر بعد از آن که اراده حق تعالی به خلاص آنها تعلق گیرد.^۵ و چون این خُلق به حسب بعضی احادیث از خواص شیطان است، شاید اعراب جاهلیت و انسان دارای عصبیت جاهلیت به صورت شیطان محشور گردد. کافی فی الصحیح عن ابی عبدالله علیه السلام، قال: *إِنَّ الْمَلَائِكَةَ كَانُوا يَحْسِبُونَ أَنَّ إِبْلِيسَ مِنْهُمْ، وَكَانَ فِي عِلْمِ اللَّهِ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْهُمْ؛ فَاسْتَخْرَجَ مَا فِي نَفْسِهِ بِالْحَمِيَّةِ وَالْعَصَبِ، فَقَالَ: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»*. یعنی «همانا ملائکه گمان می کردند که شیطان از آنهاست و در علم خدا چنین بود که او از آنها نیست. پس خارج کرد آنچه در نفسش بود به حمیت و عصبیت، پس گفت: «مرا خلق کردی از آتش و آدم را خلق کردی از گل».^۶

سالک باید متحقق به مقام اسم الله شود در عبادت؛ و تحقق به این مقام، حقیقت عبودیت که فنا در حضرت ربوبیت است، می باشد. و تا در حجاب انیت و انانیت است در لباس عبودیت نیست، بلکه خودخواه و خودپرست است و معبود او هواهای نفسانیة او است: *ارأيت من اتخذ الهه هواه (فرقان/ ۲۵/ ۴۳)*. و نظر او نظر ابلیس لعین است که در حجاب انانیت خود و آدم علیه السلام را دید و خود را بر او تفضیل داد، *خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ*، گفت و از ساحت قدس مقربین درگاه مطرود شد.^۷

اعتقاد و علم غیر از ایمان است، از این جهت این علمی که به حق و اسماء و صفات او و سایر معارف الهیه در ما پیدا می شود غیر از ایمان است. شیطان به شهادت ذات مقدس حق علم به مبدأ و معاد دارد، مع ذلک کافر است، *خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ* گوید، پس حق تعالی و خالقیت او را مقرر است؛ *انظرنی الی یوم یبعثون (اعراف/ ۷/ ۱۴)* گوید، پس معاد را معتقد است؛ علم به کتب و رسل و ملائکه دارد، با این وصف خداوند او را کافر خطاب کرده و از زمره مؤمنین خارج فرموده.^۸

شیطان خودبینی کرد و ناریت خود را دید و انا خیر منه گفت؛ این اعجاب به نفس موجب خودپرستی و تکبر شد و از آدم ﷺ تحقیر و توهین کرد و خلقت من طین گفت و قیاس غلط باطل نمود؛ خوبی آدم و کمال روحانیت او را ندید و ظاهر آدم و مقام طینیت و تریبیت او را دید و از خود مقام ناریت را دید و از شرک خودخواهی و خودبینی خویش غفلت نمود. حبّ نفس، پرده رؤیت نقص و حجاب شهود عیوبش شد و این خودبینی و خودخواهی اسباب خودپرستی و تکبر و خودنمایی و ریا و خودرایی و عصیان شد و از معراج قدس به تیه ظلمتخانه طبیعت تبعید شد.^{۱۰}

درجه دیگر اخلاص، تصفیة عمل است از استکثار و خوشنودی به آن و اعتماد و دل‌بستگی بدان؛ و این نیز از مهمات سلوک سالک است که او را از قافله سالکان الی الله بازدارد و به سجن مظلم طبیعت محبوس کند. و این نیز از شجره خبیثه شیطانیه روید و از خودخواهی است که از ارث شیطان می باشد که خلقتنی من نار و خلقت من طین گفت و این از جهل انسانی است به مقام خود و مقام معبود چلت عظمت^{۱۱}.

از آیات شریفه استفاده می شود که مبدأ سجده نمودن ابلیس خودبینی و عجب بوده که کوس انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقت من طین، زد و این خودبینی اسباب خودخواهی و خودفروشی (که استکبار است) شد؛ و آن، اسباب خودرایی (که استقلال و سرپیچی از فرمان است) شد، پس مطرود درگاه شد^{۱۲}.

بعد از این که خلق می کند آدم را، امر می کند که سجده کنند «ملائکة الله»، همه سجده می کنند، لکن ابلیس نمی کند، نکته ای که ابلیس نمی کند، این است که خودبین است. می گوید: خلقتنی من نار و خلقت من طین، من از آتش خلق شدم، او از خاک خلق شده است؛ او پست تر از من است، من بالاتر از او هستم. این هم جنبه خودبینی دارد و روی این زمینه سجده نمی کند و مطرود می شود. بعد هم (به خدا) خدا را تهدید می کند، به این که، بعد از این که انذار می کند و می گوید: به من مهلت بدهید، بعد از آن که مهلت را می گیرد و خاطر جمع می شود، آن وقت خدا را تهدید می کند به این که: به آن عزتت قسم (به آن که) به آن اسمی که من را اغوا کردی قسم که اینها را نمی گذارم که اکثرشان به تو توجه کنند. از بین یدشان می آیم، از خلفشان می آیم، از یمین شان می آیم، از شمال شان می آیم ولاتجد اکثرهم شاکرین (اعراف/ ۱۷/۷)؛ خداهم جواب را می دهد. ما از این جا می فهمیم که قضیه خودبینی، ارث شیطان است،

از صدر عالم این قضیه بوده است. وقتی هم که وسوسه می‌کند به آدم، باز آدم را اغوا می‌کند به این‌که توراً می‌خواهند این‌جا کأَنَّهُ حبس کنند. تو اگر حرف مرا بشنوی، بیشتر از اینها داری. آدم هم به آن جنبه دیگری، از او قبول می‌کند. این یک تعلیم عمومی است که از قبل از خلقت آدم تا حالا باید برای عبرت باشد؛ بدانیم که ارث شیطان، خودبینی است.^{۱۲}

﴿ قال فيما اغويتني لأقعدن لهم صراطك المستقيم ﴾ (اعراف/۱۶/۷)

از آداب مهمه قرائت، خصوصاً قرائت در نماز که سفر روحانی الی‌الله و معراج حقیقی و مرقاة وصول اهل‌الله است، استعاذه از شیطان رجیم است که خار طریق معرفت و مانع سیر و سلوک الی‌الله است؛ چنانچه خدای تعالی خبر دهد از قول او در سوره مبارکه اعراف، آنجا که فرماید: قال فيما اغويتني لأقعدن لهم صراطك المستقيم. قسم خورده است که سر راه مستقیم را بر اولاد آدم بگیرد و آنها را از آن باز دارد. پس، در نماز که صراط مستقیم انسانیت و معراج وصول الی‌الله است بی‌استعاذه از این راهزن صورت نگیرد و بدون پناه بردن به حصن حصین الوهیت از شر او ایمنی حاصل نشود.^{۱۳}

خدای تعالی آداب عبودیت را در قرائت به چهار رکن قائم فرموده: رکن اول «تذکر» است که باید در بسم الله الرحمن الرحيم حاصل شود و عبد سالک تمام دار تحقق را به نظر اسمی که فنای در مسمی است، نظر کند و قلب را عادت دهد که در همه ذرات ممکنات، حق جو و حق خواه شود و فطرت تعلم اسمایی را که در خمیره ذات او ثبت است به مقتضای جامعیت نشئه و ظهور از حضرت اسم الله الاعظم که اشاره به آن است در قول خدای تعالی: وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا (بقره/۲/۲۱)، به مرتبه فعلیت و ظهور آورد. و این مقام، از خلوت با حق و شدت تذکر و تفکر در شئون الهیه حاصل شود، تا جایی رسد که قلب عبد، حقانی شود و در تمام زوایای او اسمی جز از حق نباشد. و این یک مرتبه از فنای در الهیت است که قلوب منکوسه قاسیه جاحدین آن را به این بیان که ما کردیم، نتواند انکار کرد، مگر آن‌که حجود آن، جحود ابلیسی باشد؛ که آن طور قلوب (والعیاذ بالله) از اسم و ذکر حق تنفر طبعی دارند و اگر حرفی از معارف الهیه یا زکری از اسماء الله پیش آید، منقبض شوند و جز از شهوات بطن و فرج به چیزی دیگر چشم دل باز نکنند. و در این طایفه کسانی هستند که برای انبیاء و اولیاء علیهم السلام نیز جز

مقامات جسمانی و بهشت جسمانی که قضای و تر حیوانی در آن شود، قایل نیستند و بزرگی مقامات اخرویّه را چون بزرگی دنیایی به سعه باغات و انهار جاریه و زیادی حور و غلمان و قصور دانند. و اگر از عشق و محبت و جذبه الهیه کلامی بشنوند، با الفاظ رکیکه و کلمات قبیحه به صاحبانش حمله کنند؛ و گویی به آنها ناسزایی گفته شده که جبران می کنند. این مردم سدّ طریق انسانی و خار راه معرفت اللّه و شیطانِ آدم فریبند و فوج فوج بندگان خدا را از حق و اسماء و صفات و ذکر و یاد او باز دارند و به مقاصد حیوانیه و شهوات بطنیه و فرجیه متوجه کنند. اینها مأموران شیطانی هستند که به مقتضای ولا تعدن لهم صراطک المستقیم سر راه مستقیم الهی نشسته و نگذارند کسی با خداوند خود انس حاصل کند و از ظلمات های علاقه مندی به شهوات حیوانی که از آن جمله، علاقه مندی به حور و قصور است، رهایی یابد.^{۱۵}

﴿وقاسمهما انی لکما لمن النّاصحین﴾ (اعراف/۷/۲۱)

انسان اگر نفس اماره را به حال خود واگذار کند، به واسطه تمایل ذاتی آن، به فساد و ناملازمات عاجله نفسانیه و مساعدت شیطان و وسواس خناس میل به فساد کند و رذایل آن در هر روز، روبه اشتداد و زیادت گذارد تا آنجا رسد که آن رذیله ای که از آن پیروی کرده صورت جوهریه نفس و فصل اخیر آن گردد و تمام مملکت ظاهر و باطن در حکم آن درآید. پس، اگر آن رذیله، رذیله شیطانیه باشد، همچون نفاق و دورویی که از خواص آن ملعون است (چنانچه قرآن شریف از آن خبر داده بقوله: وقاسمهما انی لکما لمن النّاصحین. «قسم خورد از برای حضرت آدم و حوا علیهما السلام که من از پند دهندگان شما هستم.» با آنکه به خلاف آن بود) مملکت تسلیم شیطان شود و صورت اخیره نفس و باطن ذات و جوهر آن صورت شیطان گردد و صورت ظاهر آن نیز در آن دنیا ممکن است صورت شیطان باشد، گرچه در این جا به صورت و شکل انسانی است.^{۱۶}

﴿قال اهبطوا بعضکم لبعض عدوّ ولکم فی الأرض مستقرّ و متاع الی حین﴾

(اعراف/۷/۲۴)

از معصوم نقل شده که «شیطانی آمن بیدی»، از این نقل معلوم شود که هرکس را

هرچه بزرگ مرتبت باشد، شیطانی است و اولیای خدا موفق شده‌اند به مهار کردن، بلکه مؤمن نمودن آن، می‌دانی شیطان با پدر بزرگ ما، آدم (صفی الله) چه کرد؟ او را از جوار حق فروکشید و پس از وسوسه شیطان و نزدیکی به شجره (که شاید نفس باشد یا بعض مظاهر آن) فرمان اهبطوا رسید و منشأ همه فسادها و عداوت‌ها شد. آدم علیه السلام با دستگیری حق تعالی توبه کرد و خداوند او را صفی خود فرمود. من و تو نیز که مبتلای به شجره ابلیسیه هستیم، باید توبه کنیم و از حق جلّ و علا در خلوت و جلوت بخواهیم با استغاثه، که دست گیرد به هر وسیله که خواهد و ما را نیز به توبه رساند بلکه از اصطفاى آدمی بهره‌ای گیریم. و این نتواند بود مگر با مجاهدت و ترک شجره ابلیس با همه شاخه‌ها و اوراق و ریشه‌های آن که در وجود ما منتشر و هرروز محکم‌تر و توسعه دارتر می‌شود. با تعلق به شجره خبیثه و شاخه‌ها و ریشه‌های آن، بی‌شک نتوان راهی به مقصد پیدا کرد و ابلیس همین تهدید را کرد و بسیار موفق بود و جز معدودی از عبادالله صالحین و نیز اولیای مقربین علیهم السلام از حيله‌های شیطان و نفس خبیث مظهر ابلیس، کس نتواند گریزد و اگر بتواند، از همه شاخه‌ها و ریشه‌های دقیق و بسیار پیچیده‌ او نتواند، مگر با دستگیری خداوند متعال آن‌طور که صفی الله را رهاند. ولی ما کجا و آن استعداد برای قبول کلمات. آیه کریمه در این باب شایان تفکر بسیار است چه که می‌فرماید: «فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه» (بقره/ ۲/ ۳۷) نفرموده «والقى اليه كلمات»، گویی با سیر «اليه» کلمات را دریافت نموده است. گرچه اگر «القي اليه» هم بود، بی‌سیر کمالی، قبول امکان نداشت. و باید در آیه دیگر که راجع به همین قضیه اشاره فرموده نیز تفکر کرد^{۱۷}. *پانچ جامع علوم انسانی*

﴿أَقِيمُوا وَجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ﴾

(اعراف/ ۲۹/۷)

فإنّ مبدأ حصول الصور والترقی والتوجه من الكثرة إلى الوحدة ومن النزول إلى الصعود، هو الهیولی الأولى التي لا تتصور بصورة ذاتاً ولا تتعین بتعین جوهرأ؛ فتعینت بالتعینات سابقاً فسابقاً؛ فتصورت أولاً بالصورة الجسمیة المطلقة؛ ثم العنصریة؛ ثم المعدنیة، إلى أن ينخرط فی سلك الروحانیین ویصل الآخر بالأول ویرجع الأمر من حیث بدأ: كما بدأكم تعودون.

سرآغازی که صورت‌ها از آن حاصل شده و راه ترقی می‌گیرد و از کثرت به سوی وحدت حرکت می‌کند و از نزول به صعود روی می‌نهد، همان هیولای اولی بود که برحسب ذات، هیچ صورتی به خود نگرفته است و برحسب جوهر هیچ تعینی ندارد و چون با تعینات به ترتیب سابق‌تر و سابق‌تر متعین می‌شود نخستین تعین، صورت جسم مطلق بوده و سپس صورت عنصری و سپس صورت معدنی، تا آن‌که به صف روحانیون پیوسته و در میان آنان جای گیرد و انجام به آغاز پیوندد و از همان نقطه که شروع شده بود به همان جا بازگردد (همان‌گونه که خدای تعالی شما را در آغاز آفرید بازگشت خواهید نمود^{۱۸}).

مشیت رحیمیه که بسط کمال وجود است، عالم حمد مطلق و اصل محامد (که از حضرت تعین اول غیبی تا نهایت افق عالم مثال و برزخ اول است) لله، یعنی برای مقام اسم جامع که الله است، ثابت است. و از برای او است مقام ربوبیت و تربیت عالمین که مقام سوائت و ظهور طبیعت است؛ و این مقام ربوبیت ظاهر است به رحمانیت و رحیمیت ربوبیه که در مواد مستعدّه، بسط فیض کند به رحمانیت؛ و در مهد هیولی به ظهور رحیمیت تربیت آنها کند و به مقام خاص خود رساند. و آن مالک یوم الدین است که به قبضه مالکیت، جمیع ذرات وجود را قبض کند و ارجاع به مقام غیب نماید: کما بدأکم تعودون. و این تمام دائره وجود است که در بسم الله الرحمن الرحیم، به طریق اجمال مذکور است و در حمد به طریق تفصیل؛ و تا مالک یوم الدین خالص برای حق است^{۱۹}.

﴿ وواعدنا موسی ثلاثین لیلۃ و اتمنناها بعشر فتمّ میقات ربّه اربعین لیلۃ ﴾

(اعراف/۷/۱۴۲)

سرحلقه اهل معرفت و خلاصه اصحاب محبت و حقیقت ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی^{۲۰} فرماید. خدایا، این چه بیتوته است که در دارالخلوت انس محمد ﷺ را با تو بوده. و این چه طعام و شراب است که با دست خود این موجود شریف را چشاندی و از همه عوالم و ارهاندی، آن سرور را رسد که فرماید: لی مع الله وقت لا یبسه ملک مقرب ولانبی مرسل^{۲۱}.

آیا این وقت از اوقات عالم دنیا و آخرت است؟ یا وقت خلوتگاه «قاب قوسین» و طرح

الکونین است؟ چهل روز موسای کلیم صوم موسوی گرفت و به میقات حق نایل شد و خدا فرمود: **تَمَّ مِيقَاتِ رَبِّهِ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً**. با این وصف به میقات محمدی نرسد و با وقت احمدی تناسب پیدا نکند.^{۲۲}

﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ اٰرِنِي اَنْظُرَ الْيَكْ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ اَنْظُرْ اِلَى الْجَبَلِ فَاِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعْقًا فَلَمَّا اَفَاقَ قَالَ سُبْحٰنَكَ تَبَّتْ اِلَيْكَ وَاَنَا اَوَّلُ الْمُؤْمِنِيْنَ ﴿۱۴۳﴾﴾
(اعراف/۷/۱۴۳)

تا سالک را بقایایی از انانیت است تجلی حق بر سر او نگردد. بلی، گاهی شود که به مقتضای سبق رحمت و غلبه جنبه یلی الاهی، دستگیری غیبی از سالک شود و با جزوه الهیه بقایایی، اگر از انیت مانده، بسوزد. و شاید در کیفیت تجلی حق برای جبل و مندک نمودن آن و صعق حضرت موسی اشارتی به آنچه ذکر شده، باشد و بین سالک مجذوب و مجذوب سالک نیز این فرق هست.^{۲۳}

شاید تجلی به موسی بن عمران در اول امر که گفت: **اَنْسَتْ نَارًا (طه/۲۰/۱۰)**، به تجلی افعالی بوده؛ و آن تجلی که اشاره به آن است قول خدای تعالی: **فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعْقًا**، تجلی اسمایی یا ذاتی بوده. پس، **صراطٍ «منعم علیهم»** در مقام اول، «صراط» سلوک الی ذات الله؛ و «نعمت» در آن مقام، تجلی ذاتی است. و در مقام ثانی، «صراط» سلوک به اسماء الله و «نعمت» در آن مقام، تجلیات اسمائیه است. و در مقام سوم، سلوک به فعل الله است؛ و «نعمت» آن، تجلی افعالی است. و اصحاب این مقامات را به بهشت ها و لذت های عامه نظری نیست، چه روحانی باشد یا جسمانی؛ چنانچه در روایات^{۲۴} برای بعض مؤمنین نیز این مقام را اثبات فرموده است.^{۲۵}

ای عزیز، بدان که چون در باطن «لیلة القدر» حقیقی، یعنی بنیه و صورت ملکی یا عین ثابت محمدی ﷺ، جلوه اسم اعظم و تجلی احدی جمعی الهی است، از این جهت تا عبد سالک الی الله، یعنی رسول ختمی ﷺ، در حجاب خود است، نتواند آن باطن را و آن حقیقت را مشاهده فرمود. چنانچه درباره موسی بن عمران (علی نبینا وآله وعلیه السلام) در قرآن شریف وارد شد که: **لَنْ تَرَانِي يَا مُوسَىٰ**. با آن که تجلی ذاتی یا صفاتی

از برای آن سرور شد به دلیل: فلماً تجلی ربّه للجبل جعله دكاً وخرّ موسی صعقاً و به دلیل فقرات دعای شریف عظیم الشان «سمات»، چنانچه پرواضح است. و این را نکته نیز آن است که: ای موسی، تا در حجاب موسوی و احتجاب خودی هستی، امکان مشاهده نیست، مشاهده جمال جمیل برای کسی است که از خود بیرون رود؛ و چون از خود بیرون رفت، به چشم حق ببیند و چشم حق، حق بین خواهد بود. پس، جلوه اسم اعظم، که صورت کمالیه «لیلة القدر» است، با احتجاب به خودی نتوان دید. پس، این تعبیر بنابراین تحقیق صحیح و به موقع خواهد بود.^{۲۶}

موسی بعد از این که تحت تربیت حق تعالی واقع شد و از این منازل گذشت آن وقت عرض کرد که «رب ارنی انظر الیک» به من ارائه بده، یعنی با چشم ببینم؟ که از یک نبی بزرگی صادر نمی شود، آن نحو ارائه ای، آن نحو رؤیتی که مناسب است با مرئی و با رایی که دست ما به آن نمی رسد، در عین حالی که به آنجا رسیده بود که متکلم بود، با خدا تکلم می کرد. رب ارنی انظر الیک جواب آمد: لن ترانی یعنی محتملاً، تا موسی هستی رؤیت (حاصل) نمی شود، تا تو هستی نمی شود، لیکن (اورا) مایوس نکرد، ارجاعش کرد به اینکه انظر الی الجبل، جبل چیست؟ آن جلی که تجلی حق بر موسی نمی شود و بر آن جبل می شود، جبل طور است؟ آن تجلی یک تجلی بود که اگر آن روز مردم هم کوه طور بودند آن تجلی را می دیدند؟ مثل شمس بود فلماً تجلی ربه للجبل.

این ولكن انظر الی الجبل وعده است، ملاقات است (مرا) نمی بینی ولكن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی محتمل است که ان استقر مکانه که این جبل همان انانیت نفس موسی بوده است که هنوز بقایا داشته است، با همان تجلی، جبل را دک کرد، بهم زد اوضاع انانیت را و موسی به مقام موت رسید خرّ موسی صعقاً، برای ما اینها قصه است؛! اینکه اینها با قدم شهود یافته اند، برای ما که در این ظلمتکده هستیم به صورت قصه است، جبل و جبل طور برای ماها، گفته اند.^{۲۷}

تجلی هم به نظر ماها می آید که یک نوری بوده است از کوه طور که موسی دیده، دیگران هم می دیدند؟ خوب، نور حسی بود که همه هم می دیدند؟! جبریل امین برای رسول خدا، قرآن را قرائت می کرد، لکن آنها که آنجا بودند می شنیدند؟! ماها یک شبی که اصلش نیست از آن غفلت داریم از دور یک مسأله ای می شنویم.^{۲۸}

جلوه حق تعالی از غیبت ظاهر می شود و متنزل می شود، می آید تا همین عالم طبیعت،

همان فرقی که مابین عالم طبیعت، عالم جسم، عالم ظاهر هست با مراتب غیب الی ماشاء الله تا به مرتبه جلوه اول برسد، همان فرق مابین ادراکات ماها و بعداز ما، بالاترها و بعداز بالاترها، بالاترها تا برسد به آن مرتبه ای که اولیای خاص خدا در آن مرتبه هستند.

(درباره آن جلوه ای که برای حضرت موسی (شد)، (قرآن) می فرماید: فلما تجلی ربه للجبل و در دعای سمات (است که:) بنور وجهک الذی تجلیت للجبل (در قرآن) هم یا موسی انی انا الله (قصص/ ۲۸/ ۳۰)، یک جا تجلی در شجره انی انا الله یک جا تجلی ربه للجبل همه اینها صحیح است و هرکدام در مقام خودش تمام است.^{۲۹}

مشاهده فوق اینها است (آنطور) که جمال حق تعالی برای موسی تجلی کرده است. تجلی ربه للجبل، نقاطی که برای حضرت موسی بوده است اول سی روز، بعدش چهل روز، بعدش هم آن مسایلی که واقع شده است، بعداز اینکه از منزل شعیب، پدرزنش بیرون آمد و با بچه هایش راه افتاد به عائله اش می گوید: انی آنست ناراً (طه/ ۲۰/ ۱۰) این نار را که او ادراک کرده بود، بچه ها و زنش اصلاً نمی دیدند. بروم آنجا از این نار جلوه ای بیاورم لعلی آتیکم منها بقبیس (طه/ ۲۰/ ۱۰) وقتی که نزدیک شد، ندا آمد: انی انا الله از همان ناری که در شجر بود ندا آمد: این «انا الله» قدم مشاهده، یعنی آنکه آن کور با عصا رفت آن عارف به قلبش رسید، موسی مشاهده کرد.

اینها حرفهایی است که خوب ما می گوییم و شما هم می شنوید، لیکن مسایل فوق اینهاست. انی انا الله و نوری که در شجره بود، آن نور را کسی نمی توانست ببیند جز خود حضرت موسی.^{۳۰}

«الهی واجعلنی ممن نادیته [فاجابک ولاحظته] فصعق لجلالک،^{۳۱} این «صعق لجلالک» چیست؟ همان است که قرآن هم برای حضرت موسی می گوید، این غیر از آن فنایی است که آنها می گویند؟ «فصعق لجلالک» مرتبه را همینطور برده تا بالا که ابصار قلوب خرق کند همه حجابها را «فتصل الی معدن العظمة»^{۳۲} معدن العظمة چیست؟ «تصل» این وصول چیست؟ غیر از آن وصولی است که آنها می گویند؟ این «وصول» هم همین است «فتصل الی معدن العظمة» غیر از حق تعالی چیز دیگری می شود «معدن العظمة» باشد؟ معدن العظمة آنست که همه عظمتها باید از او گرفته بشود. معدنش آنجاست، «فتصل» وصول پیدا بکند «الی معدن العظمة» حالا که رسید (به معدن العظمة) ارواح معلق بشود «بعز قدسک» این همان معنا است که آنها می گویند، نمی تواند یک نفر آدم که اطراف

قضیه را توجه کرده، بگوید که علت و معلول است. ضیق تعبیر است، نمی شود از آن تعبیر کرد به علت و معلول، به اثر و مؤثر، (تعبیر به) خالق و مخلوق هم که روی مذاق عامه است بهتر از این تعبیرات است، لکن تجلی ربه للجبل تجلی بهتر است، لکن باز هم نزدیک تر به آن معنایی است که هیچ نمی شود از آن تعبیر کرد^{۳۳}.

شهادایی که برای خدای تبارک و تعالی و در سبیل خدای تبارک و تعالی و راه خدای تبارک و تعالی جان خودشان را تقدیم می کنند و آنچه که در دستشان است (و بالاترین چیزی است که آنها دارند) تقدیم خدا می کنند. در عوض خدای تبارک و تعالی این حجاب که برداشته شد جلوه می کند برای آنها، تجلی می کند برای آنها چنانچه برای انبیا هم چون همه چیز را در راه خدا می خواهند و آنها خودی را نمی بینند و خود را از خدا می بینند و برای خودشان شخصیتی قایل نیستند، حیثیتی قایل نیستند در مقابل حق تعالی، آنها هم حجاب را برمی دارند فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا تجلی می کند خدای تبارک و تعالی در کوه طور و یا در جبل انبیت خود موسی و موسی «صعق». آنها در حال حیات، انبیا و اولیا نظیر انبیا و تالی تلو انبیا در زمان حیات شان آن چیزهایی که حجاب بوده است بین آنها و بین حق تعالی می شکند و صعق برای آنها حاصل می شود و موت اختیاری برای آنها حاصل می شود، خدای تبارک و تعالی بر آنها تجلی می کند و نگاه می کند به حسب آن نگاه عقلی، باطنی و روحی و عرفانی و ادراک می کنند و مشاهده می کنند جلوه حق تعالی را و شهید هم به حسب این روایتی که وارد شده است، نظیر انبیا وقتی که شهید شد چون همه چیز را در راه خدا داده است خدای تبارک و تعالی جلوه می کند به او و آن هم ينظر الی جلوه خدا، الی وجه الله. این آخر چیزی است که برای انسان، آخر کمالی است که برای انسان هست^{۳۴}.

آن چیزی که در قرآن به طور اسرار هست، در ادعیه ائمه ما به طور اسرار هست. در دعای شعبانیه می خوانیم که می فرماید، عرض می کند به خدا: «واجعلنی ممن نادیته فاجابک ولاحظته فصعق لجلالک فناجیته سرا و عمل لک جهرا»؛ مسأله صعق را می آورد در میان، همان معنایی که در قرآن کریم راجع به حضرت موسی می گوید: فلما تجلی ربه للجبل و موسی در صعق واقع شد. این (ماه شعبان)، ماه صعق است و این هم ماهی است که همان صعق را می خواهد. این ماه تجلی است بر پیغمبر اکرم ﷺ و این ماه تجلی الهی به تبع پیغمبر اکرم ﷺ بر امامان است^{۳۵}.

۱. کلینی، کافی، ۱/۵۸، ح ۲۰.
۲. امام خمینی (رہ)، شرح دعای سحر، ص ۹۵.
۳. همان، ص ۱۰۸.
۴. شرح چہل حدیث یا اربعین حدیث، ص ۹۹، مؤسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی (رہ).
۵. فیض کاشانی، علم الیقین، ۲/۱۰۴۲، روایتی بہ این مضمون نقل کردہ است.
۶. کلینی، کافی، ۲/۳۰۸، ح ۶.
۷. شرح چہل حدیث، ص ۱۴۸، ۱۴۹.
۸. سرالصلوٰۃ، ص ۸۸، ۸۹.
۹. آداب الصلوٰۃ، ص ۱۴، مؤسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی (رہ).
۱۰. همان، ص ۷۸.
۱۱. همان، ص ۱۷۴.
۱۲. همان، ص ۲۰۶.
۱۳. صحیفۂ نور، ۱۹/۹۱.
۱۴. آداب الصلوٰۃ، ص ۱۷۹.
۱۵. همان، ص ۲۱۵، ۲۱۶.
۱۶. شرح چہل حدیث، ص ۱۵۶.
۱۷. صحیفۂ نور، ۱۹/۲۴۸.
۱۸. مصباح الہدایہ، ص ۶۱.
۱۹. سرالصلوٰۃ، ص ۸۷.
۲۰. وسائل الشیعہ، ۷/۳۸۸.
۲۱. بحار الانوار، ۱۸/۳۶۰.
۲۲. آداب الصلوٰۃ، ص ۱۱۰.
۲۳. همان، ص ۷۸.
۲۴. بحار الانوار، ۷۷/۲۲.
۲۵. آداب الصلوٰۃ، ص ۲۹۶.
۲۶. همان، ص ۳۳۵، ۳۳۶.
۲۷. امام خمینی (رہ)، تفسیر سورۂ حمد، ص ۴۱.
۲۸. همان، ص ۴۲.
۲۹. همان، ص ۴۴.
۳۰. همان، ص ۶۴.
۳۱. بحار الانوار، ۹۴/۹۷، مناجات شعبانیہ.
۳۲. همان.
۳۳. تفسیر سورۂ حمد، ص ۸۳.
۳۴. صحیفۂ نور، ۱۳/۲۷۳.
۳۵. همان، ۲۰/۸۲.

